

ابرام احکام ناقض شأن دیوانعالی کشور نیست

ماده ۴۳۴ آئین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد :

« هر گاه دادگاه جزائی که رسیدگی مینماید قرار یا حکمی صادر کند و هیچ یک از طرفین در مدت مقرر نسبت بآن تقاضای رسیدگی فرجامی نکنند و همچنین نسبت بقرار یا حکمی که از دادگاه های جزائی صادر شده و قابل رسیدگی فرجامی نیست دادستان دیوان کشور رأساً یا بتقاضای وزیر دادگستری میتواند در صورتی که آن قرار یا حکم را مخالف قانون بداند برای حفظ قانون نسبت بآن فرجام بخواهد رأی دیوان کشور در این مورد برای هیچ یک از طرفین دعوا مؤثر نیست تمیزیکه دادستان می خواهد محدود بمدت نیست و هر وقت مطلع شود می تواند تقاضای فرجام کند . »

مطابق مقررات مذکوره اگر دادگاه جزا حکم و یا قرار صادر کند و هیچ یک از طرفین نسبت بآنها تقاضای فرجام در موعده مقرر قانونی نکنند و یا اینکه قرار یا حکم مذکور قابل فرجام نباشد دادستان دیوان عالی کشور چنانچه حکم و یا قرارهای مذکوره را مخالف و ناقض قانون بداند بجهت حفظ قانون و جلوگیری از ایجاد رویه های مخالف قانون از طرف دادگاهها میتواند رأساً و یا بتقاضای وزیر دادگستری از احکام و قرارهای فوق الاشعار تقاضای فرجام نماید و دیوانعالی کشور باین تقاضا باید رسیدگی نماید و در صورتیکه آن احکام و قرارها مخالف قانون باشند آنها را نقض کند و این نقض تمیزی در باره طرفین دعوی مؤثر نبوده و اثر آن فقط حفظ قانون و هدایت محاکم تالی است که از اصدار نظایر احکام و قرارهای مخالف قانون خود داری نمایند .

و این حق نظارت و تقاضای فرجام دادستان دیوانعالی کشور محدود بمدتی نبوده و او هر وقت از صدور حکم و یا قرار مخالف قانون مطلع و مستحضر شد می تواند رأساً و یا به تقاضای وزیر عدلیه نسبت بآنها تقاضای فرجام نماید .

تا اینجا مطلب واضح و محل بحث و تفسیر و یا انتقاد از آن نیست و منظور من هم از نوشتن این مقاله شرح و بیان این مطلب واضح نبوده بلکه مقصودم بیان مطلبی است که در دیوانعالی کشور جریان دارد و عمل میشود .

و آن اینست که اغلب دیده میشود احکام و یا قرارهای مخالف و ناقض قانون از محاکم جزائی صادر میگردد و دادستانهای مأمور در دادگاه در موعده مقرر قانونی اقدام به تقاضای فرجام نمی کنند و بر اثر تقاضای فرجام متهمین احکام و یا قرارهای کذائی در شعب دیوانعالی کشور مورد رسیدگی قرار میگیرد و شعبه مربوطه با اینکه رأساً و یا به تذکر دادیار دیوانعالی کشور مأمور در شعبه مذکور بخلاف قانون بودن حکم و یا قرار توجه پیدا می کنند معهداً یک چنین حکم و یا قرار ناقض قانون را ابرام می کنند .

شعب دیوانعالی کشور با ابرام احكام و قرارهای فوق الذکر در حقیقت تصمیمات مخالف و ناقض قانون محاکم تالی را تصویب می نمایند و این اقدام هم بر خلاف شأن و فلسفه وجودی دیوانعالی کشور است و هم موجب گمراهی محاکم تالی و بوجود آمدن رویه های خلاف قانون و بی اثر نمودن مواد قانونی می باشد!

چه اولاً :

شأن دیوانعالی کشور نظارت بر صحت اجرای قوانین است و فلسفه وجودی آن هدایت محاکم تالی و جلوگیری از ارتکاب آنها بانحراف از قوانین موضوعه و یا سوء تعبیر و تفسیر آنها است بنابراین ابرام احكام و یا قرارهای خلاف قانون از طرف دیوان مذکور مخالف شأن و فلسفه وجودی آنست.

ثانیاً :

ابرام در بست این قبیل احكام و قرارها از ناحیه دیوانعالی کشور موجب میشود که محاکم صادرکننده آنها آراء خودشانرا بدون اشکال قانونی تصور کنند و در نظایر مورد باصدار احكام و قرارهای مشابه مبادرت نمایند.

ثالثاً :

از صدور نظایر احكام و قرارهای فوق رویدای در محاکم ایجاد میگردد.

استدلال دیوانعالی کشور

دیوانعالی کشور برای توجیه اقدام خود مبنی بر ابرام احكام و قرارهای خلاف قانون که فقط متهم نسبت بآنها در موعد مقرر فرجام خواسته و دادستان دادگاه در مورد قانونی تقاضای فرجام نکرده است این طور استدلال می کند چون در ماده ۴۳۴ تصریح شده است باینکه :

« و هیچ يك از طرفین در مدت مقرر نسبت بآن تقاضای رسیدگی

فرجامی نکنند » و وقتی متهم تقاضای رسیدگی فرجامی کرد به چنین موردی ماده ۴۳۴ مرقوم شامل نخواهد شد زیرا یکی از طرفین تقاضای فرجام کرده است.

استدلال مذکور که بنایش برانست که اقدام متهم به تقاضای فرجام حق مقرر در ماده ۴۳۴ مرقوم را برای دادستان دیوان کشور ازین برد نیز از دیوان عالی کشور حق رسیدگی و اظهار نظر در خصوص خلاف قانون بودن حکم و یا قرار را میگیرد به جهات زیر صحیح نیست :

۱ - قید مذکور در ماده ۴۳۴ باینکه هیچ يك از طرفین تقاضای فرجام نکنند و یا حکم و قرار اصلاً غیر قابل فرجام باشد برای محدود نمودن دیوان عالی کشور نبوده بلکه ماده مذکور فقط برای این تصویب شده است که دادستان دیوان کشور نتواند احكام قطعی شده را که در ضمن آنها نقض قانون شده است بدیوان کشور بیاورد در دیوان نام برده مجوزی جهت رسیدگی و اظهار نظر داشته باشد.

در یک چنین قیدیکه مربوط بمورد است و در مقام بیان مورد خاصی ذکر شده است استناد به مفهوم مخالف صحیح نیست چه اینکه قید برای حصر نبوده و بلکه برای این بوده است

که اختیار دیوانعالی کشور و صلاحیت آنرا بموردی هم که تصور میشود که صلاحیت نداشته توسعه دهد.

بعبارت ساده تر با قطع نظر از وجود ماده ۳۴ و مذکور نه دادستان دیوانعالی کشور می توانست نسبت باحکام و قرار هائی که بجهت عدم تقاضای فرجام از طرفین قطعی شده و یا اینکه قانوناً غیر قابل فرجام هستند تقاضای فرجام کند نه دیوانعالی کشور مجاز بود که وارد رسیدگی بشود لذا بمنظور حفظ قانون و جلوگیری از انحراف محاکم از قوانین موضوعه بر طبق ماده ۳۴ و آئین دادرسی کیفری بدادستان دیوان کشور اجازه داده شد که نسبت باحکام و قرارهای فوق الاشعار تقاضای فرجام نموده و آنها را در تحت نظر و در دسترس دیوان عالی کشور قرار داده و تقاضای رسیدگی فرجامی نمایند و نیز بموجب ماده مرقوم دیوانعالی کشور موظف شد که در موارد مذکوره به تقاضای دادستان رسیدگی نماید و اگر همانگونه که دادستان دیوان کشور عقیده دارد احکام و یا قرارهای نام برده برخلاف قانون صادر گردیده آنها را نقض نماید.

بنا بمراتب معلوم میشود که ماده ۳۴ در مقام بیان حکم کلی نبوده و بلکه فقط می خواسته است تکلیف مورد قید را که همان احکام و قرارهای مذکوره در آن بوده بیان نماید و در چنین موردی قیود و اوصاف موضوع حکم مفهوم مخالف ندارد و از قیود ماده فوق الذکر نمی توان استدلال نمود که اگر یکی از طرفین فرجام خواسته باشد دیگر دیوان عالی کشور نمی تواند حکم ناقض قانون را نقض کند و دادستان دیوان مزبور حق تقاضای فرجام ندارد.

۲ - استدلال بمفهوم ماده ۳۴۸ آئین دادرسی کیفری جهت توجیه اقدام مذکور نیز صحیح نیست زیرا مطابق ماده مزبور تشدید مجازات محکوم علیه و یا تعیین مجازات برای متهمی که در دادگاه جنحه براءت حاصل کرده اگر تنها خود مشارالیه پژوهش خواسته باشد جایز نیست و از این مطلب بهیچوجه لزوم ابرام حکم یا قرار ناقض قانون استفاده نمی شود.

کما اینکه دادگاه استان چنین احکام و یا قرار هائی رافسخ میکند و خود حکم میدهد نهایت الزاماً همان مجازات تعیین شده در دادگاه جنحه را در صورت عدم تقاضای فرجام دادستان برای متهم تعیین می کند.

بعکس از ماده مرقوم و معمول محاکم استان استفاده میشود که دیوانعالی کشور نیز وقتی حکم و یا قرار را مخالف و ناقض قانون تشخیص داد باید آنرا نقض کند و این نقض موجب تشدید بر محکوم علیه در صورتیکه دادستان فرجام نخواسته باشد نخواهد بود.

۳ - بعضی از قضات عالی مقام دیوانعالی کشور جهت توجیه ابرام در بست احکام و یا قرارهائی که برخلاف قانون صادر گردیده و دادستان تقاضای فرجام نسبت بآنها نکرده و فقط متهم نسبت بآنها فرجام خواسته است این طور استدلال می کنند اگر حکمی که تنها محکوم علیه نسبت بان تقاضای فرجام کرده نقض بشود از قابلیت اجرا می افتد چه اینکه این معقول نیست که حکم هم نقض بشود و هم قابلیت اجرا داشته باشد.

این استدلال نیز صحیح نیست زیرا در موارد نقض بلا ارجاع این فرض پذیرفته شده است و بموجب ماده ۵۸ و دیوان عالی کشور احکام جزائی را نقض می کند ولی این

نقض در باره اصحاب دعوی مؤثر نیست یعنی اگر محکوم علیه بزندادان و یا مجازات دیگری محکوم بشود مجازات مقرر در حکم منقوض در باره او اجرا خواهد شد.
 ۴ - ماده ۶۰۴ قانون آئین دادرسی کیفری مقرر داشته است :

« هرگاه محکمه تالی در تعیین مجازات تقصیری اشتباهاً استناد

به يك ماده ديگر قانون نموده ولي در اين اشتباه تغییری در اندازه مجازات حاصل نشده باشد در این صورت حکم محکمه تالی نقض نمی شود ولی اخطار به محکمه که حکم داده خواهد شد » از بیان صریح و آمرانه ماده مرقوم که عیناً نقل شده لزوماً استفاده میشود که دیوان عالی کشور به نقض قانون در ضمن حکم یا قراریکه از آن ها فرجام خواسته شده توجه پیدا کرد باید آنرا نقض کند و حتی اگر انحراف از مواد قانونی تغییری در کیفیت و کمیت مجازات نداده باشد دیوان عالی کشور باید این خطا و انحراف را به محکمه تالی اخطار کند تا در آئنده به نظایر آن مرتکب نگردد

۵ - بعضی دیگر از قضات در مقام توجه اقدام بالا (ابرام حکم یا قراریکه در ضمن آنها نقض قانون شده و فقط محکوم علیه فرجام خواسته و دادستان نسبت بان تقاضای فرجام نکرده) بذیل تبصره ماده ۵۶۴ از آئین دادرسی کیفری که مقرر داشته است :

« در موردیکه متهم به تنهایی شکایت فرجامی کرده باشد رفع اشتباه

بضرر او جایز نیست »

استدلال و تشبث می فرمایند و این استدلال نیز درست نیست زیرا :

اولاً - بطوریکه از عبارات ذیل تبصره که عیناً نقل شد معلوم میگردد رفع اشتباه بضرر متهم فرجام خواه جایز نیست و واضح است که اشتباه در میزان و مبلغ مجازات غیر از نقض قانون است .

ثانیاً - نقض حکم بمنظور حفظ قانون و بدون ارجاع بضرر متهم نیست بلکه به نفع او نیز میباشد چه اینکه نقض قوانین به ضرر عموم افراد اجتماع است و حفظ آنها بسود آنهاست و متهم نیز از افراد اجتماع است .

بنا بر مراتب مذکوره و با توجه باینکه امضا و ابرام در بست حکم و یا قراریکه در ضمن آنها قانونی نقض شده است بر خلاف شأن و فلسفه وجودی دیوان عالی کشور است و وضع ماده ۳۴۴ قانون آئین دادرسی کیفری هم باین منظور بوده است که دادستان دیوان کشور احکام و یا قرارهائی را که در ضمن آنها تخلف از قانون شده و بعلت عدم اقدام طرفین به تقاضای رسیدگی فرجامی از دست رس دیوان عالی کشور خارج شده است بدیوان عالی می آورد و در دست رس قضات عالی مقام این دیوان قرار دهد مسلم است که در مواردی هم که متهم فرجام خواسته چنانچه در ضمن حکم و یا قرار مورد شکایت مشارالیه نقض قانون شده و دادستان مأمور داد گاه تقاضای فرجام نکرده است دیوان عالی کشور یک چنین احکام و یا قرارها را نیز باید نقض نماید و این نقض حکم اگر مربوط به تخلف از قانون باشد که متهم فرجام خواه از آن منتفع گردیده است بضرر او تأثیر نخواهد داشت کما اینکه فسخ استینافی نیز موجب تشدید در باره وی در صورتیکه دادستان فرجام خواهی نکرده باشد نمی شود